

نظر خواننده فاضل میگرداند:

تصویر (رطوبت) = تصویر (در زبان معاصره متداول است)

مردم را در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند

این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند در این راه که از این راه میروند



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نظر خواننده فاضل میگذرانند :

نمور = نم (رطوبت) + ور = namûr (در زبان محاوره متداول است)
 حقور = حق + ور، یعنی حق دار و صاحب حق . عطار در منطق الطیر گوید :
 او چو چندینی در آویزد بکار حق ز حقور کی برد این ظن مدار (۱)
 ایضاً : هر دو گر بردند حق از حقوران منع واجب آمدی بر دیگران (۲)
 بهاور = بها + ور ، یعنی بهادار و پر قیمت (۳)
 گنجور = گنج + ور (= ûr) ، پهلوی ganjbar مناس ۲۷۴ و پهلوی
 ganjobar «یونکر ص ۷۹» (۴)

سازور = ساز + ور (پسوند اتصاف و دارندگی) یعنی : ساخته و مهیا، صاحب و
 خداوند ساز مثل تاجور (۵) قس با «سازوار» در مفهوم سازگار و موافق مزاج
 کدیور = کدی (گد ، گدا) + ور (پسوند اتصاف) در مفهوم گدا و گدایی
 کننده ولی استعمال آن محتاج شاهد است (۶) . بنظر نگارنده امکان دارد این واژه
 واژه‌ای بسیار کهنه و اصیل باشد با این ترکیب :

(میانجی فونتیکی) + gad (= gad و jad اوستایی : اوستایی) = gadêvar
 + var (پسوند اتصاف)

دیده‌ور = دیده + ور (پسوند اتصاف)

جگر آور = جگر + ا + ور (پسوند دارندگی) ، قس با «دلاور» . در تاریخ
 بیهقی آمده است : «مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور» (۷)

بارور = بار (ثمر : میوه ، بر) + ور (پسوند دارندگی) ، بابا طاهر گوید :

مویم آن بارور نخل محبت که حسرت سایه وزحمت برستم (۸)

نازور = ناز + ور ، یعنی نازدار و نازکن ، بابا طاهر گوید :

هر آن یار عزیزش نازور بی دلش پرغصه جانش پرشرد بی (۹)

۱ - منطق الطیر چاپ سنگی تهران ص ۲۵ ۲ - منطق الطیر ص ۲۴

۳ - برهان ج ۱ ص ۳۲۳ ۴ - برهان ج ۳ ص ۱۸۴۱ ۵ - برهان ج ۲ ص

۱۰۷۱ ۶ - برهان ج ۳ ص ۱۷۷۷ ح ۷ - بیهقی تصحیح استاد نفیسی ص ۲۱۷

۸ - دیوان بابا طاهر چاپ مرحوم وحید ص ۴۶ ۹ - باباطاهر ص ۴۴

تکلمه :

برای تکمیل بحث یادآوری میکنیم که در «هرمزنامه» و «المعجم فی معاییر اشعار العجم» شرحی درباره «ور» آمده است باین ترتیب: استاد دانشمند آقای پوردادود در ضمن بحث از کلمه «استوار» درباره سوفیکس یا پساوند «وار» و «ور» توضیحات مفیدی داده‌اند که در بخش دوم این یادداشت‌ها (راجع به «وار») عیناً ذکر خواهد شد. شمس قیس رازی در باره «ور» چنین گوید: «حرف صحابت و آن واو و راء است کی در اواخر بعضی اسامی معنی خداوندی چیزی دهد چنانک پیشه‌ور و هنرور و تاج‌ور و بهمین معنی رنجور و مزدور و دستور یعنی خداوند رنج و مستحق مزد و خداوند دست و منصب و آنچه اجازت را دستوری خوانند ازین است یعنی اورا صاحب یدگردانیدنست بر آن کار» (۱)

۲- پسوندها ((-وار)) در فارسی (-vâr)

این پسوند بترتیب کثرت و غلبه استعمال افاده معانی «شبهات» و «لیاقت» و «اتصاف و دارندگی» و «نسبت» کند، و در آخر «اسم» آید و آنرا تبدیل به «صفت» و «قید» سازد.

گاهی نیز در آخر «صفت و قید» آید و «قید و صفت» بوجود آورد.

«-وار» از نظر «دار مستتر»:

دار مستتر در کتاب «تتبعات ایرانی» پسوندهای «-وار» و «-واره» را با پسوند «-ور» از یک‌ریشه و پسوندهای سازنده «صفت ملکی» و «اسم» معرفی میکند (۲)

«-وار» از نظر «استاد پوردادود»:

استاد دانشمند آقای پوردادود در «هرمزنامه» بمناسبت بحث از وجه اشتقاق واژه «استوار» پسوند «-وار» را چنین معرفی میکنند: «دوم سوفیکس یا پساوند «وار» (= واره) که در اوستا و پارسی باستان بره bara برنده از مصدر بر bar (بردن) آمده است (۳)... این جزء همانست که در کلمات مرکب امیدوار و

۱- المعجم چاپ تهران ص ۱۶۸ ۲- رك «تتبعات ایرانی» ص ۲۹۲، و «وندهای پارسی» بخش چهارم ص ۵۷. ۳- تبدیل حرف با و واو بهم‌دیگر در لهجه‌های ایرانی بسیار رایج است؛ از آنهاست «بردن» که با جزء آ (پرفیکس) «آوردن» شده است (پوردادود).

بزرگوار و سوگوار و شاهوار و سبزه‌وار دیده میشود و بهیئت واره در کلمات گوشواره و گاهواره و چراغواره ... دیده میشود. بنا بر این استوار یعنی استخواندار یا پا برجا یا پایدار و سخت و محکم و هیئت دیگر این کلمه که استوان باشد بی کم و بیش بهمین معنی است» (۱). استاد در ضمن بحث فوق پسوند «وار» را فقط از نظر ریشه و بن مورد بحث قرار داده‌اند.

«-وار» در «نهج‌الادب»

در کتاب «نهج‌الادب» نجم‌الغنی خان در ضمن «حروفی که افاده معنی صاحبی و خداوندی نمایند» و «حروفی که افاده معنی شبه و مانند کنند» و «حروفی که افاده معنی لیاقت کنند» پسوند «وار» را مورد بحث قرار داده است (۲).

«-وار» در «برهان قاطع»:

در برهان قاطع (دیباچه مولف ص «له») چنین آمده: «و کلماتی که معنی لیاقت بخشد یکی وار است همچو شاهوار و گوشوار، و بمعنی مقدار نیز آمده است همچو جامه‌وار و نامه‌وار»
«-وار» در «غیاث‌اللغات»:

«وار بمعنی مانند و لائق و طرز و روش و دستور و کلمه نسبت چون سوگوار و تقصیر وار» (۳)

«-وار» از نظر «آقای دکتر معین»:

استاد محقق آقای دکتر معین در حواشی برهان قاطع پسوند «وار» را دارای این مفاهیم میدانند: نسبت، دارندگی، انصاف، مقدار، لیاقت، شباهت (۴).
«-وار» از نظر «شمس قیس رازی»:

«حرف لیاقت، و آن واو و الف و راء است کی در اواخر بعضی اسامی معنی لیاقت و شایستگی دهد چنانکه گوشوار و شاه‌وار و نزدیک بهمین معنی جامه‌وار و نامه‌وار و خانه‌وار یعنی باندازه جامه و خانه و لایق نامه و بمعنی مشابهت نیز باشد چنانکه مردوار و ترکی‌وار یعنی مانند مردان و ترکان» (۵)

- ۱ - رک «هرمزد نامه» ص ۶۷-۳۶۶ ۲ - رک نهج‌الادب صفحات ۵۸۲ ،
۶۰۴ ، ۶۰۰ ۳ - رک غیاث‌اللغات چاپ بمبئی ص ۴۸۴ ذیل «وار» ۴ - رک
حواشی برهان صفحات : ۱۲۳۷ ، ۸۶۲ ، ۷۴۰ ، ۱۰۷۱ ۵ - المعجم ص ۱۶۷

((-وار)) در زبانهای باستانی ایران

پسوند «-وار» و «-واره» از ریشه «بر = bar (بردن)» است و با پسوند «-ور» که ذکر آن گذشت هم‌ریشه می‌باشد.

در اوستایی :

این پسوند در زبان اوستایی بشکل «bara» دیده می‌شود (از مصدر bar (بردن)). پسوند «-ور» و «-وار» چند بار در اوستا بچشم می‌خورد که با تأمل در ریشه آنها میتوان راجع باستعمال با عدم استعمال «-vâr» (پسوند اتصاف و شباهت و لیاقت) در اوستا قضاوت کرد (☆):

- ۱ - gaoshâvare (۱) = گوشواره
 ☆ گرزبر، ☆ گرزور = ۲ - gadhâvara (۲)
 ☆ سروار = ۳ - sâravâra (۳)
 فروار، فروال = ۴ - fravâra (۴)
 پروار = ۵ - pairivâra (۵)

دار مستتر در کتاب «تبعات ایرانی» سه واژه مرکب اول را مورد بحث قرار داده فقط «-vara» در واژه دوم را از ریشه «-bar» تشخیص میدهد و «-vare» در واژه نخست را موافق «vara» سنسکریت که چیز قیمتی را می‌رساند و «-vâra» در واژه سوم را از ریشه «var» در مفهوم پوشانیدن و محافظت حدس می‌زند (۲)

ولی بنظر میرسد که در واژه اول یعنی «gaoshâvare» پسوند «vare» از ریشه «bar = بردن» باشد (۵) ولی در «sâravâra» نظر دار مستتر صائب

- ۱ - 292 p. Etudes iraniennes. ایضاً برهان قاطع چاپ دکتر معین
 ج ۳ ص ۱۸۵۸ ح ۲ - 292 p. Etudes iraniennes. ۳ - برهان قاطع
 ج ۳ ص ۱۴۷۳ ح ۲ - ۴ - برهان قاطع ج ۱ ص ۳۹۱ ح ۲. ۵ - رك فرهنگ
 اوستای ادالجبی کانگا. ایضاً رك برهان ج ۳ ص ۱۸۶۸ ح. ایضاً رك «وندهای پارسی»
 بخش چهارم ص ۵۸ ح ☆ - برای لغات اوستایی رك :

1-ch. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1950
 2 - K. E. Kanga, A Complete Dictionary of the Avesta
 Language, Bombay 1900

است و معنی واژه «سرپوش، کلاه، حافظ سر، کلاه خود» میباشد و «vâra-» در این واژه با «bar-» مربوط بنظر نمیرسد (۱). در واژه چهارم و پنجم نیز پسوند «vâra-» با احتمال قوی از ریشه «var-» اوستایی در مفهوم «پوشانیدن، محافظت کردن، پناه دادن» گرفته شده است (۲). باین ترتیب از واژه‌های سابق الذکر دو واژه اول و دوم مفید منظور ماست و پسوند «vare-» و «vara-» در این دو واژه از ریشه «bar-» مأخوذ است و چون واژه دوم معادل فارسی ندارد و معادل مفروض آن نیز «گرز - ور» یا «گرزاور» و با احتمال ضعیف «گرزور = gorzûr» باید باشد فقط واژه اوستایی «gaoshâvare» را که دارای معادل پهلوی و فارسی نیز میباشد منبیل به پسوند مورد بحث «vâr = vare = var = bar (= بردن)» میتوان دانست. استاد پور داود نوشته‌اند: «پساوند «وار» (= واره) که در اوستا ... بره bara برنده از مصدر بر bar (بردن) آمده است. همچنین در اوستا واره (gadha-vara گنده‌وره) یعنی گرز برنده یا گرزدار و مسلح بگرز بکار رفته است» (۳)

در پارسی باستان:

«سوفیکس یا پساوند «وار» (= واره) که در ... پارسی باستان بره bara برنده از مصدر بر bar (بردن) آمده است» (۳)

در پهلوی:

این پسوند در پهلوی بشکل «vâr = وار» و «bâr = بار» دیده میشود. مثال برای «vâr -»: امیدوار: (۴) ômêt - vâr، سزاوار: (۵) sacâk - vâr، گوشوار: (۶) gôsh - war

۱ - رك فرهنگ اوستای ادالچی کانگا. ایضاً رك «وندهای پارسی» بخش چهارم ص ۵۸ ح ۲ - رك برهان ج ۳ ص ۱۴۷۳ ح ۲. و ج ۱ ص ۳۹۱ ح ۲. ۳ - هرمزدنامه ص ۳۶۶. ۴ - تتبعات ایرانی ۹۳ - ۲۹۲. ۵ - رك برهان ج ۲ ص ۱۱۳۷ ح. «نیبرگ» جزو دوم واژه را از varishn (رفتار کردن، سلوك) داند، رك: Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. Uppsala. v 2. p 199. ۶ - رك برهان ج ۳ ص ۱۸۵۸ ح. ایضاً رك:

☆ سروار = (۱) sâr - vâr پهلوی

مثال برای «bâr -» :

استوار = (۳) hôstubâr و (۲) astôbâr پهلوی

ترکیب «استوار» چنین است :

استوار = است (استخوان) - وار (از ریشه bar بردن) = استخواندار ، پا بر جا (۴)

باین ترتیب «bâr -» در واژه‌های پهلوی مذیل به «bâr -» هیتی از «- وار (bara =) اوستا و پارسی باستان» میباشد.

در لهجه‌های ایرانی :

پسوند «وار» در لهجه‌های ایرانی بهیئت «-vâr» و «-vâl» و «-bar» و «-vâr» و

غیره دیده میشود :

«شلوار = شل + وار (پسوند نسبت)» در چند لهجه ایرانی (۵) :

کردی shalvâl ، sharvâl ، shelvâr

افغانی و بلوچی shalvâr . استی salbaro

وخی shavâlak . سمنانی shuâl . سنگسری shaevâl

سرخه‌بی shavâr . لاسگردی shâluâr

شهمیرزادی shâlvâl . گیلکی ع shalvâr . آذربایجانی shâlvâr

ایضاً: سزاوار = لهجه مرکزی sezâvâr (۶)

» : گوشواره = آذربایجانی gûshvârâ

» : امیدوار = آذربایجانی ümidivâr

» : ترکی‌وار = آذربایجانی türkivâri

» : خانه‌وار = زبাকی xânavâr (۷)

۱ - تتبعات ایرانی ۹۳-۹۲ . چنانکه گذشت پسوند «-vâr» در این واژه

همیشه با پسوند مشابهش در واژه های «امیدوار و سزاوار و گوشوار» نیست ، ولی چون دار مستتر آنرا در ردیف واژه های پهلوی مذیل به «ور» و «وار» (= bar بردن) ذکر کرده است در اینجا مذکور افتاد ۲ - برهان ج ۱ ص ۱۲۷ ح ۱ . ایضاً رک :

Justi , Der Bundelesh . Leipzig 1868 , p64 ۳ - برهان ج ۱ ص ۱۲۷ ح ۱

ایضاً رک : Junker , The Frahangi Pahlavik . Heidelberg 1912 , p90

۴ - رک هر مزدنامه ۶۶-۳۶۵ ۵ - رک برهان ج ۲ ص ۱۲۸۹ ح ۸ ۶ - رک

برهان ج ۲ ص ۱۱۳۲ ح ۷ - برهان ج ۲ ص ۷۰۹ ح

توضیح :

تحقیق ریشه شناسی و تطور لغوی دربارهٔ پسوند «-وار» مشکلتر از چنین تحقیقی در مورد پسوند «-ور» است زیرا بطوریکه در مبحث «وار در زبانهای باستانی ایران» دیدیم امثلهٔ فراوانی از واژه‌های مذیل به «-وار» یا هیئت‌های دیگر آن در زبانهای باستانی ایران در دست نیست در حالی که راجع به «-ور» امثله و شواهد فراوان در دست داریم ، و در زبان فارسی دری نیز تعداد واژه‌های اصیل مذیل به «-ور» بیشتر از واژه‌های اصیل مذیل به «-وار» است. ولی چنانکه مذکور افتاد گذشته از اختلافیکه از نظر ظاهر و مفهوم در طی قرون و بر حسب استعمال اهل زبان بین دو پسوند ایجاد شده (چنانکه بین موارد مختلف استعمال هر یک از دو پسوند نیز اختلافات لفظی و «نوآنس»های معنوی دیده میشود) اصولاً دو پسوند از یک ریشه است .

تحقیق در علت و کیفیت پیدایش دو هیئت «-وار» و «-ور» از ریشهٔ واحد «bar (بردن)» و چگونگی پیدایش اختلافات و «نوآنس» (۱)های معنوی بین دو پسوند یا موارد مختلف استعمال هر پسوند بسیار مشکل بلکه محال است و نگارنده فقط میکوشد تا انواع هر پسوند و اختلافات و «نوآنس»های موارد گوناگون استعمال هر پسوند را بدون ورود در «علت» و تحقیق در «کیفیت» آن از نظر خوانندهٔ فاضل بگذراند . نکته‌ای که شاید ذکر آن بیفایده نباشد اینست که در علم «ایمولوژی (ریشه شناسی)» (۲) برای درک ریشهٔ یک واژه نباید منتظر مناسبت و اقتران تام بین «ریشهٔ کهن» و «هیئت جدید واژه» بود زیرا تطور لفظی و معنوی نتیجهٔ طبیعی و اجتناب ناپذیر گذشت ایام و تأثیر جبری قوانین و عوامل زبانشناسی («سایش»، «گوشنوازی»، «تشابه»، «تجانس»، «تأثیر استعمال خاص لهجه‌ها»، «تسامح»، «توسع و تفنن» و «احتیاج اهل زبان بمفاهیم نزدیک بمفهوم واژه») است و اگر بخواهیم روشیرا که «دارمستتر» در تشخیص ریشهٔ پسوند «ور» و «وار» در سه واژهٔ اوستایی سابق الذکر بکار بسته و بمناسبت مفهوم ظاهر واژه و با توجه ببلخت اول آن مثلاً ریشهٔ vara سنسکریت را که از ارزش و بر قیمت بودن حاکیست برای «گوشواره» که چیزی گرانبها میباشد انتخاب کرده است یا از مفهوم واژهٔ «ساروار» که «کلاه و سرپوش» است به ریشهٔ var (پوشانیدن و محافظت) ملهم شده (اگرچه ظاهراً در این مورد صائب است) بکار بیندیم مجبور خواهیم بود در دهها واژهٔ (حداقل) مذیل بیک پسوند با توجه بهمین مناسبات دهها ریشهٔ مناسب با مفهوم واژه‌ها پیدا کنیم. ازینرو چون ورود در عالم «ریشه شناسی» با امکاناتی

که در کشور ما هست و ورود در « ورطه » و سعی در استخراج « ظنون ضعیفه » محسوب میشود شرط امانت و دقت توجه به اجماع دانشمندان ایران شناس مغرب زمین و اخذ نظر مشترک فیه آنانست لا غیر .

« - وار » در زبان فارسی

با دقت در کیفیت استعمال این پسوند در زبان فارسی میتوان آنرا مفید مفاهیم : « لیاقت - شباهت - اتصاف - مقدار - نسبت - فاعلی » دانست (۱)، و نگارنده میکوشد تا هر يك ازین انواع را بترتیب کثرت استعمال با ذکر شواهد کافی بخواننده فاضل معرفی کند :

۱ - « - وار » پسوند شباهت :

گاهی این پسوند افاده معنی شباهت میکند (۲) :

سعدی وار = سعدی + وار (پسوند شباهت) :

حلال نیست محبت مگر کسانی را که دوستی بقامت برند سعدی وار
« سعدی »

خورشیدوار = خورشید + وار (پسوند شباهت) :

برد ر پرده سرای خسرو پیروز بخت از بی داغ آتشی افروخته خورشیدوار

چهار مقاله ص ۶۰ « (۳) »

ایضاً در میان کتف او خورشیدوار داشته مهر نبوت آشکار
« منطق الطیر عطار »

شمع وار = شمع + وار (پسوند شباهت) :

بهر نور شمس تبریزی تنم شمع وارش با شرر آمیختند « مولوی »

دیو وار = دیو + وار (پسوند شباهت) :

بس بماند آب و گل بی آن نگار گردد آن دیوار بی مه دیو وار « مولوی »

عاشق وار = عاشق + وار (پسوند شباهت) = عاشقانه ، مانند عاشقان :

۱ - رك به : « وار » از نظر دستور نویسان و صاحبان لغت نامه ها .

۲ - رك : برهان ج ۲ ص ۷۴۰ ح ذیل « خروار » ، غیبات اللغات چاپ بمبئی ص ۴۸۴

ذیل « وار » ، نهج الادب ص ۶۰۰ در حروفی که افاده شبه و مانند کنند، ایضاً نهج الادب ص ۶۰۴

در ضمن حروفی که افاده معنی لیاقت کنند ، المجمع فی معاییر اشعار العجم چاپ تهران ص ۱۶۷

۳ - چهار مقاله تصحیح آقای دکتر معین چاپ زوار ۱۳۳۱

« عشق عنان خویشتن داری از دست صبر او بر بود و عاشق وار در خود کشید »

چهار مقاله ص ۵۵

صوفی وار :

عجب می‌داشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانه ولی منعی نمی‌کردم که صوفی وار می‌آورد

«حافظ»

سکندروار :

من آن آینه را روزی بدست آرم سکندروار اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد

«حافظ»

پریوار :

دیوانه میکند دل صاحب تمیز را هر گه که التفات پریوار میکند « سعدی »

بنده وار :

عیب کننم که چند از پی خوبان روی چون نرود بنده وار هر که بر ندش اسیر

«سعدی»

خروار = خر + وار (پسوند شباهت) :

نیست مردم ناصبی نزدیک من لابل خر است ضیع او خروار هست و صورتش خروار نیست

«ناصر خسرو» (۱)

حباب وار :

حباب وار بر اندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد

«حافظ»

ابروار :

باران قطره قطره همی بارم ابروار پرتال جامع علوم انسانی هر روز خیره خیره ازین چشم سیل بار

«عسجدی»

رودکی وار :

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

«عنصری»

فرهادوار :

تیشه ها خوردم بسرفرهادوار تا رسیدم بر لب شیرین بار (۲)

۱ - نقل از برهان ج ۲ ص ۷۴۰ ح

۲ - « در روی قاشق شمشاد شربت خوری کار گلپایگان مربوط با واسط دوره قاجاریه

مخووظ در موزه آستان قدس رضوی نوشته شده » اطلاعات ماهانه شماره ۸۸ تیر ماه ۱۳۳۴

مردانه‌وار = مردانه (وصف لیاقت و شبا‌هت) + وار (پسوند شبا‌هت):
 دل بی در بند تا مردانه‌وار / گردس سالوس و تقوی بشکنم «حافظ»
 خدای‌وار :

بدان رسید که بر ما بزنده بودن ما / خدای‌وار، همی منتهی نهد هر خس
 «عسجدی»

خورشیدوار و جمشیدوار :

خورشیدوار کرد سفر شاه و باز گشت / جمشیدوار دست سوی رطل و جام کرد
 «امیر معزی»

اقبال‌وار = اقبال + وار (پسوند تشبیه):

«و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از امراء کبار شنیده بیکبار اقبال‌وار از باید و
 روی بر تافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیگ شتافتند»

حبیب‌السیر چاپ جدید تهران ج ۳ ص ۱۴۵

اسرافیل‌وار :

فالق الاصباح، اسرافیل‌وار / جمله را در صورت آردزان دیار
 «مولوی»

در نسخه نیکلسون «اسرافیل‌وار» صفت برای «فالق الاصباح» قرار گرفته و کسرۀ زیر
 جاء «الاصباح» نماینده این موضوع است (۱) در حالیکه ظاهراً «اسرافیل‌وار» قید
 برای «جمله را در صورت آوردن» باید باشد.
 پروانه‌وار :

اندر آید ای همه پروانه‌وار / اندرین بهره که دارد صد بهار
 «مولوی»

ایضاً: هر که شمع توبه بیند آشکار / جان بطوع دل دهد پروانه‌وار
 «منطق الطیر عطار»

موسیچه‌وار = موسیچه (مرغیست سفید، صعوه) + وار (پسوند شبا‌هت):

چون بود سیمرع جانش آشکار / موسی از دهشت شود موسیچه‌وار
 «منطق الطیر»

ارغوان‌وار :

خونابه بار دیرم ارغوان‌وار / درخت نهله بارش خون دل بی «باباطاهر»

دلیروار = دلیر (صفت) + وار (پسونده شباہت) :

دلیروار بدشمن چنان رود گوئی مگر بدوستی آنجا گره زند دامن

«سوزنی»

ایضا از همین نوع است : خانه وار (۳) ، مردوار (۳) ، نقوار (= بت وار) (۳) ، ترکی وار (۴) ، آزاده رار و آزادوار (۱) ، گاهوار (۲) و گاهواره (۳) ، دیوانه وار و بزرگوار (۵) توجه باین نکته لازم است که اراده مفهوم «شباہت» ازین پسوند با وجود کثرت استعمال در ادب فارسی نسبت بمفاهیم «اتصاف» و «لیاقت» کمتر اصالت دارد و مستحدث است

۲ - «وار» پسوند لیاقت . «وار» گاهی افاده معنی «لیاقت» کند (۶) ، مثل :

شاهوار (۷) = شاه + وار (پسوند لیاقت) : لایق و در خور شاه ، مثلا

در «گوهر شاهوار»

گوشوار (۷) = گوش + وار (پسوند لیاقت) ، مثلا در «زیور گوشوار»

۱ - آزادوار = آزاد + وار (پسوند شباہت) . «آزادوار» با خوی و خصلت آزادگان ،

چون آزاد مردان :

زمانه بندی آزادوار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه بند است ... رودکی»

لغت نامه دهخدا

و در ذیل «آزاده وار» در لغت نامه این بیت فرخی بعنوان شاهد ذکر شده :

هزار آفرین باد هر ساعتی بر آن عادت و خوی آزاده وار

ولی در شعر رودکی ممکن است «آزادوار» را بمعنی «لایق و درخور آزادگان و

آزاد مردان» و صفت برای «بند» گرفت و این بنظر نگارنده مناسبتر و بهتر است .

۲ - یعنی تخت مانند «نهج الادب ص ۶۰۴»

۳ - رك نهج الادب ص ۶۰۰

۴ - رك المعجم چاپ تهران ص ۱۶۷ .

۵ - با خوی و خصلت بزرگان ، چون بزرگ مردان این واژه بتفصیل مورد بحث قرار

خواهد گرفت .

۶ - رك : برهان قاطع دیباچه مولف ص «له» ، غیاث اللغات ص ۴۸۴ ذیل «وار» ،

نهج الادب ص ۶۰۴ ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۱۶۷ ، برهان ج ۲ ص ۱۲۳۷ ح ۲ ،

سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۴

۷ - رك ص «له» مقدمه برهان ، سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۴

سگری وار = سگری + وار (پسوندلیاقت) : لایق و در خور سگریان .
 در چهار مقاله نظامی عروضی آمده است : «فرخی را سگری دیدی اندام... دستاری
 بزرگ سگری وارد در سر» (۱) ، در این جمله از چهار مقاله «سگری وار» صفت برای
 «دستار بزرگ» است یعنی «دستاری آنچنانکه سگریان بر سر گذارند و لایق آنان» ،
 و صفت قرار گرفتن «سگری وار» کاملاً مشابه است با ترکوار» که در شعر فردوسی
 صفت برای «جامه» قرار گرفته است :

تہمتن یکی جامه ترکوار بیوشید و آمد نھان تا حصار

و با احتمال ضعیف «وار» در «سگری وار» پسوند شباهت است نظیر «غز ل رود کی وار» (۲)
ترکوار = ترک + وار (پسوند لیاقت) :

تہمتن یکی جامه ترکوار بیوشید و آمد نھان تا حصار (۳)

آزادوار و آزاده وار = آزاد و آزاده + وار (پسوند لیاقت) (۴) :

زمانه بندی آزاد وارد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پنداست

«رودکی»

و : هزار آفرین باد هر ساعتی بر آن عادت و خوی آزاده وار

«فرخی»

مردوار = مرد + وار (پسوند لیاقت) = مردانه . مثل : «جامه مردوار

بیوشید» .

خواجه وار = خواجه + وار (پسوند لیاقت) . مثل : «سلطان بفرمود تا

تشریف خواجه وار بسرای خواجه بردند» یعنی «خلعتی که در خور خواجگان است» .
 البته باید در نظر داشت که «مردوار و خواجه وار» اغلب قید واقع شوند و در آن

۱ - چهار مقاله ص ۵۸

۲ - رك بامثلة «وار (پسوند شباهت)»

۳ - شاهنامه ص ۴۷۴

۴ - در «لغت نامه دهخدا» مفهوم «شباهت» از «وار» در این موارد استنباط شده
 است ولی نگارنده تصور میکند مقصود «بندی در خور آزادگان و خوی و عادت همچنین» باشد
 نه اینکه «زمانه مرا چون آزادگان بندی داد و ...» . البته چنانکه خواهیم دید مقصود از
 این اختیار و ترجیح درک مستقیم اهل زبان است (البته آشنایان بزبان ادب) و الا برخی
 واژه های مذیل به «وار» نظیر این دو واژه محتمل هر دو مفهوم توانند بود .

صورت مفهوم شباهت از پسوند مستنبط است و افاده مفهوم لیاقت در صورت صفت واقع شدن دو واژه می باشد .

دستوار = دست + وار (پسونددلیاقت): آنچه در خور دست باشد نظیر «زیور دستوار». «وار» را در این واژه پسوند «اتصاف و مقدار» هم نوشته اند

سزاوار = سزا + وار (پسوند لیاقت): لایق سزا و مکافات، قابل، شایسته:

«گفت ای خداوند روی زمین يك سخت در خدمت بگویم، اگر آنها دروغ باشد بهر عقوبت که فرمایی سزاوارم» «گلستان مصحح آقای قریب ص ۵۳». اگرچه مفهوم واژه بطور کلی موهم مفهوم «لیاقت» است ولی بگمان نگارنده این مفهوم از جوهر واژه «سزا» ناشی است نه از پسوند «وار» و بدلائلی که خواهد آمد در این واژه مفهوم «شباهت و اتصاف» برای «پسوندوار» الیق از «لیاقت» است

۳ - «وار» پسوند مقدار (۱). در واژه های زیرین و نظائر آنها از پسوند «وار» استفاده مفهوم «مقدار» کرده اند:

خانه وار = خانه + وار (پسوند مقدار). در چهار مقاله نظامی عروضی چنین آمده: «و خانه واری حصیر از شوشه زر کشیده افکنده» (۲) یعنی بمقدار يك خانه و فراخور يك خانه. مفهوم «وار» در این واژه نزدیک به «لیاقت» است (۳)

دستوار = دست + وار (پسوند مقدار) (۴): یعنی باندازه دست و هر چیز که بمقدار دستی باشد (۴)

در متن برهان ذیل «دستوار» مفهوم «دستینه» و «هرچیزیکه بمقدار دستی باشد» برای این واژه ذکر شده یعنی «وار» پسوند «نسبت و مقدار» تشخیص داده شده، و در حاشیه برهان «وار» در ذیل این واژه «پسوند اتصاف» یاد شده است (۵). مفهوم کلی «وار» در این واژه «لیاقت» می باشد

۱ - چهار مقاله مصحح قزوینی طبع بریل ذیل «خانه واری حصیر» از حکایت ششم مقاله اول، برهان قاطع دیباچه مولف ص «لو»، نه الادب ص ۶۰۴، المعجم ص ۱۶۷، برهان ج ۲ ص ۷۰۹ ح

۲ - چهار مقاله چاپ زوار ۱۳۳۱ ص ۳۴ - ۳ - سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۴

۴ - برهان ج ۲ ص ۸۶۲ متن

۵ - برهان ص ۸۶۲ ح ۶

جامه‌وار = جامه + وار (پسوند مقدار) (۱) یعنی باندازهٔ جامه ، بمقدار يك جامه . مفهوم لیاقت در این واژه ظاهر است و مفهوم «مقدار» فرع بر «لیاقت» میباشد (۲)

کلاه‌وار = کلاه + وار (پسوند مقدار) : بمقدار يك کلاه (۳)

نامه‌وار = نامه + وار (پسوند مقدار) یعنی بمقدار نامه . در این واژه نیز مفهوم مقدار متفرع است بر مفهوم لیاقت (۴)

مشت‌واره = مشت + واره (پسوند مقدار) ، بمعنی مقدار مشت ، هرچیزی که در مشت گنجد (۵)

با تعمق در امثلهٔ مذکور در بالا می‌توان دریافت که مفهوم «مقدار» استنباطی است متفرع بر مفهوم «لیاقت»

۴ - «-وار» پسوند اتصاف و صاحبی و دارندگی (۶) . «-وار» در ذیل بعضی

واژه‌ها مفید معنی اتصاف است و چنانکه دیدیم پسوند اتصاف «-ور» نیز همین وظیفه را انجام میدهد و اگر چه همیشه بودن دو پسوند محمل قابل قبولی برای این اشتراك وظیفه بشمار می‌آید ولی با صرف نظر از ریشه و بن کهن و توجه بتطور دو پسوند در فارسی دری باید این حدس را مورد تأمل قرار داد که آیا ممکن نیست «-وار» در این قبیل واژه‌ها فورم مغیری از «-ور» باشد؟ یعنی «تقصیر وار و سوگوار و سازوار» همان «تقصیرور و سوگور و سازور» باشد با اندک تصرفی در تلفظ «var» و میل آن بسوی «vâr»؟

۱ - چهار مقاله مصحح قزوینی طبع بریل ذیل «خانه‌واری حصیر» در حکایت ششم

مقالات اول ، دیباچهٔ برهان ص «لو» ، المعجم ص ۱۶۷

۲ - نهج الادب ص ۶۰۴ ، المعجم ص ۱۶۷

۳ - چهار مقاله مصحح قزوینی طبع بریل ذیل «خانه‌واری حصیر» ، ایضاً چهار

مقالهٔ چاپ زوار ۱۳۳۱ ص ۳۴ ح ۷

۴ - المعجم ص ۱۶۷

۵ - نهج الادب ص ۶۰۴

۶ - رك : نهج الادب ص ۵۸۲ ، برهان قاطع حاشیهٔ صفحات ۱۲۳۷ و ۱۱۹۰ (متن

وحاشیه ذیل «سوگوار») و ۱۱۳۷ و ۸۶۲ و ۷۴۰ ج ۲ ، هرمزدنامه ص ۶۷ - ۳۶۶